

اپوزیسیون چه می‌کند؟

جنبش‌های اعتراضی نیروی محرک سیاست و تئوری‌های سیاسی هستند. سیاست و تئوری‌های سیاسی نیز در جهت‌دهی این جنبش‌ها نقشی متقابل دارند. جنبش‌های سیاسی اجتماعی اما در مقاطع معین تاریخی، نقش تعیین‌کننده‌ای در نمایان ساختن جوهر اصلی سیاست و نیروهای سیاسی ایفا می‌کنند. جنبش اعتراضی ایران تا این برهه از حرکت خود، یعنی تیرماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، چهره کریه و خون‌آلود رژیم حاکم را آشکار کرد، موسوی اصول‌گرا را اصلاح‌طلب کرد و اصلاح‌طلبان و مشارکتی‌ها را به چالش کشاند. این جنبش، اپوزیسیون خارج از کشور را نیز از رخوت سیاسی بدر کرد. اکنون خیل وسیعی از سیاسیون سابق که با ترک آکتیویسم سابق در حال کار آرام فرهنگی بودند به ناگهان به حرفه سیاست بازگشتند.

رضا پهلوی با پیام‌های پی‌درپی به مردم ایران، به مقامات و رئیس‌جمهورها، از خامنه‌ای گرفته تا اوباما، در حال اثبات لیاقت خود برای جلوس در تخت سلطنت پادشاهی است. دعوی خانگی و درونی مشروطه‌چی‌ها کم‌رنگ شده و در حوزه رسانه و برنامه‌سازی سیاسی فعال گشته‌اند. آقای رضا پهلوی در نامه خود از خامنه‌ای خواست تا سرکوب مردم را متوقف کرده و به اوباما توصیه کرد که دست دوستی به‌سوی رژیم ایران دراز نکند. ایشان البته که به نام نماینده و سخنگوی مردم حرف می‌زنند. جایگاهی که اعتبار خویش را نه از جنبش یا حتی یک نظام پارلمانتاریستی، بلکه از اصل مقدس سلطنت موروئی از نوع ایرانی و استبدادی آن می‌گیرد.

مسعود رجوی طی پیامی مجدد ضمن یادآوری شهدای کربلای مجاهدین و فریادهای آتشین درباره حقانیت راه شهدای سازمان با رجوع مکرر به تاریخ جانباختگان مبارزه ضد استبدادی همچون منبع اصلی سرمایه سیاسی اجتماعی مجاهدین، با اخطار به سران، به پیروان آیین حق و عدالت وعده دیدار در تهران داد. ایشان نیز به‌مانند رضا پهلوی، با حضور فعال در صحنه سیاست در پی تصاحب سکوی پیشروی سیاسی است. این نقش پیشوایی رجوی نیز ارتباطی با جنبش اجتماعی اقشار معینی ندارد. چنین نقشی معطوف به تاریخ سازمان مجاهدین، اعتقاد فعالین و پیروان این سازمان به حقانیت شهدای سازمان و پیروزی خون بر شمشیر و در یک‌کلام ریشه در انجماد ایدئولوژی اسلامی و تبلور آن در این پیکره سیاسی دارد. برخی از فعالین نوظهور محافل قومی-عشیره‌ای که می‌کوشند تا تکیه‌گاهی در ایدئولوژی محلی‌گرایی اروپایی پیدا کنند، همچنان جزو ناکامان در ابراز وجود در بازار سیاست هستند. حضور نمایندگان اقشار مختلف بورژوازی ایران در ساختار مافیایی دستگاه سیاسی حاکم، از خامنه‌ای، موسوی، اردبیلی و تا باندهای متعدد دیگر، بازار کسب‌وکار این گروه‌های دست‌ساز با اتیکت‌های ترک، عرب، کرد و حتی نوع چپ‌گرای طرفدار فدرالیست را کساد کرده است. بهرغم تبلیغات نوستالژیک این دسته‌های ورشکسته درباره حقوق این یا آن اقلیت قومی یا ملی، هیچ نشانه‌ای مبنی بر ارتباط اینان با جنبش خاص اجتماعی در دست نیست. جدی‌ترین این گرایش‌ها عبارت‌اند از دسته‌های منشعب از دستگاه اطلاعات رژیم اسلامی، اصلاح‌طلبان، مشارکتی‌ها و متحدین چپ‌گرا و ضد امپریالیست به‌مانند حزب توده، اکثریت و اقشار وفادار به این خط در جنبش اعتراضی ایران.

اینان به همان شدت که در سال پنجاه و هفت به بعد از خمینی و خلخال دفاع می‌کردند امروز هم از پیروان فعلی آنان در دستگاه سیاسی حاکم دفاع می‌کنند. احتمال می‌رود که نقد و بررسی این طیف از هادی غفاری به دلیل چپ‌روی او در انتقاد از خامنه‌ای یکی از موضوعات این طیف گردد.

فرخ نگهدار که در سال هشتاد و هشت مجبور شد طی اطلاعیه رسمی شایعه برگشت به ایران برای شرکت در انتخابات را تکذیب کند اکنون به نام مردم در حوزه روابط بین‌الملل فعال است. جدانشدگان از این طیف به‌عجز معدودی که سلطنت را گزیدند کماکان جمهوری‌خواه هستند و رهبران واقعی خویش را در جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی نیز یافته‌اند. اما فقط طرفداران مبارزه قانونی، جمهوری‌خواهان یا سلطنت‌طلبان نیستند که فعال شده‌اند. «چپ رادیکال» ایران نیز پس از یک راهپیمایی طولانی مجدداً زیر پرچم برنامه‌های کلاسیک استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی گردآمده است. با این تفاوت که این بار به اهمیت تبلیغات و رسانه پی برده و با سودجویی از تئوری‌های پسمردن درباره نقش رسانه‌ها در ایجاد حقیقت و با تکیه بر دیپلماسی سیاسی جهت حل مشکل مالی-رسانه‌ای کوشیدند تا حضور فعالی در صحنه سیاست از طریق

سازمان‌دهی رسانه‌ای داشته باشند. مشکل اساسی این طیف اما این است که برخلاف خودستایی‌های توهم‌آمیز اینان، نشانی از پیشروی این گروه‌ها در ایفای نقش در جنبش اعتراضی نیست.

در مسیر همین فعالیت سازمان‌گرا نه رسانه‌ای و حضور در صحنه روابط بین‌الملل است که رهبری حزب کمونیست کارگری طی نامه‌ای از سازمان ملل و دولت‌های اروپایی رسماً تقاضا نموده تا از «انقلاب مردم» ایران حمایت کنند. ایشان با ارسال نامه خود به سران سیاسی دولت‌های اروپایی، ضمن اعلام حضور در صحنه روابط دیپلماتیک، از این دولت‌ها خواسته است تا رابطه خود با جمهوری اسلامی را قطع کنند.

این سرمایه‌گذاری رسانه‌ای و دیپلماتیک در عرصه سیاست تحت نام ملت و مردم، اسلام و خلق، دموکراسی و مردم، و حتی تحت عنوان مارکسیسم و طبقه کارگر اما نتوانسته به ارزش‌افزایی سیاسی سرمایه‌گذاران منتهی گردد. به همین سبب گمان می‌رود تا تداوم چنین سرمایه‌گذاری به دلیل عدم سودآوری سیاسی و اعتباری در بازار سیاست به‌صورت یک بحران سیاسی تشکیلاتی درون‌گروهی، بازندگان، تجلی یابد. امری که بی‌شک به انشعاب بعدی در صفوف هریک از اینان منجر خواهد شد. خاصه آنکه تعدادی از این گروه‌ها کماکان از سرمایه‌های آخرین دور از انباشت سیاسی ناشی از برآمدهای اجتماعی سابق برداشت می‌کنند. از این جمله‌اند سیاستمدارانی چون بنی‌صدر که همچنان به اعتبار آراء خود در انتخابات ریاست جمهوری دوره شکل‌گیری رژیم اسلامی رجوع کرده و برخلاف میرحسین موسوی از امکان حضور فعال و سودآور در صحنه سیاست داخلی محروم بوده است. به همین‌گونه است وضعیت گروه‌های طیف چپ، از فدایی تا حزب کمونیست کارگری که چنین بحران‌هایی را به کرار تجربه کرده و هنوز در حال تلاش‌ها برای ممانعت از تداوم و تکرار خسارات سیاسی در بحران احتمالی بعدی هستند. این گروه‌ها برخلاف گروه‌های قومی، عشیره‌ای و باندی به‌مانند گروه‌های قومی کرد و سازمان مجاهدین از پشتوانه مالی و سیاسی محافل قدرت برخی از دولت‌های منطقه‌ای یا اروپایی برخوردار نیستند. از همین رو نیز باید کماکان با تکیه بر فعالیت ایدئولوژیک و رسانه‌ای، متکی بر همان سرمایه ناچیز اولیه، به امید رونق دکان سیاسی در بازار سیاست باشند.

روند تلاشی یا تضعیف، اما خدشه‌ای به اعتقادات و احکام ایدئولوژیک ناقلین یا پیروان مؤمن وارد نمی‌کند. همین احکام ایدئولوژیک هستند که نمایندگان و ناقلان ایدئولوژی را در هاله توهم‌آمیز رهبری و پیشوایی برای پیروان مقبول ساخته و هرگونه تردید مخالفان در چنین نقشی را مستوجب مجازات و دشنام سیاسی می‌سازد.

گروه‌های استالینیستی، تروتسکیستی و مائوئیستی به‌رغم تلاش بی‌وقفه برای جامه عمل پوشاندن به باورهای ایدئولوژیک به طرز یاس‌آوری در اسارت توهم و خودشیفتگی سیاسی گرفتار هستند. همین خودشیفتگی و توهم به نقش خویش و گروه خود است که موجب درخودماندگی و حتی تباهی سیاسی چنین گروه‌هایی می‌گردد. فهم رفتار تقریباً نابهنجار فعالین سیاسی چون حمید تقوایی تنها و تنها از زاویه همین روانشناسی سیاسی سازمان و گروه ممکن می‌گردد. نگاه سیاسی یک‌جانبه، حتی به کمک جدی‌ترین تئوری‌های سیاسی تحلیلی، هنوز قادر به توضیح رفتار سیاسی اینان نیست. به همین‌گونه درک تکامل و کارکرد تئوری‌های سیاسی، با تکیه بر خود این تئوری‌ها ناممکن است. برای این کار باید با فاصله گرفتن از سیاست و تئوری سیاسی، به حوزه دیگری، یعنی حوزه شناخت‌شناسی و فلسفه تئوری‌های علمی وارد شد. در این حوزه ابزارهای فکری و نظری معینی جهت درک ساختار کارکرد تئوری به‌طور اعم و تئوری‌های سیاسی به‌طور خاص در دسترس است. به همین‌گونه نیز مطلوب آن است تا برای درک و رفتار سیاسی سیاستمداران و گروه‌های سیاست‌باز و ایدئولوگ‌های آنان، با فاصله گرفتن از تحلیل و تئوری‌های سیاسی، به حوزه روانشناسی سیاسی سازمان و گروه وارد شد. در این حوزه ابزارهای فکری و متدیک قابل‌اعتنایی در دسترس پژوهشگران و محافل جنبش کارگری قرار می‌گیرد تا بتوانند نقش و کارکرد ایدئولوژی و رفتار سیاسی فرقه‌ها و دسته‌های سیاست را درک کرده و در مقابل دیدگان معتمدین کارگری نهند. با ایستادن در چنین نظاره‌گاهی و با نقطه عزیمت از ساختار، روحیه و مکانیسم سیاسی فرهنگی گروه می‌توان دریافت که چرا یک روشنفکر چپ‌گرای سابق همچون حمید تقوایی، امروز در نقش لابی‌گر و دلال سیاسی آن‌هم تحت نام کمونیسم و کارگر و به نام نماینده مردم قلم به دست گرفته و با نگارش نامه به سازمان ملل از دولت‌ها می‌خواهد تا دیپلماسی خود در روابط بین‌الملل را اصلاح کنند.

وی در نامه خویش به سازمان ملل می‌نویسد که:

به نمایندگی مردم ایران از شما می‌خواهم هر چه سریع‌تر ارتباطات سیاسی خود را با حکومت جمهوری اسلامی ایران قطع کنید، سفارت‌ها و کنسولگری‌های آن را ببندید و حکومت اسلامی را از سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی اخراج کنید. (...) سقوط رژیم اسلامی پشت جنبش اسلام سیاسی را در سطح دنیا خواهد شکست و مبشر طلوعی جدید برای مردم ایران و همه دنیا خواهد بود.

برخی از گروه‌های رقیب با به استهزا گرفتن این بلوف سیاسی می‌کوشند تا اثر چنین رفتاری را در میان اعضای گروه و افشار عقب‌مانده‌ای که در انتظار ظهور پیامبران و رهبران رهایی‌بخش هستند را خنثی کنند. چنین از جانب گروه‌های رقیب، البته که قابل‌فهم است. این توضیح اما هم خطا است و هم گرفتار در محدودنگری سیاسی آکتویستی. نکته این است که رفتار حمید تقوایی که پیش‌ترها در میان دیگر فعالین سیاسی تاریخ طولانی دارد، ریشه‌ها و علل بسیار جدی‌تر و غم‌انگیزتری دارد. نکته این است که اینان و پیروانشان، به‌راستی نیز بر چنین نقشی عمیقاً باور دارند. با اتکا بر چنین باوری است که حمید تقوایی در پایان همان نامه خود یادآور می‌گردد که وی منتظر اقدامات فوری سازمان ملل و دولت‌ها به توصیه‌های وی است.

و باز هم به دلیل چنین باوری است که وی روز دیگری در تلویزیون اجاره‌ای چند صد هزار دلاری‌اش، به موسوی تشر زده که چرا حرکت میدان آزادی را به نام خودش تمام کرده و گویا این حزب ایشان بوده که رهبر واقعی حرکت بوده است. وی برای اثبات ادعای رهبر عملی جنبش اعتراضی ایران، پیمای به توده‌های مردم فرستاده و همگان را فراخوانده تا مجدداً در میدان آزادی تجمع کنند. به دیده ناظران سیاسی این دسته‌های منزوی و حاشیه‌نشین مناطق مهاجر شهرهای اروپا، این چندمین بار است که حمید شانس خود را برای آزمایش نتایج فعالیت رسانه‌ای به اجرا می‌گذارد؛ اما حقیقت این است که حمید و پیروانشان عمیقاً به نقش خود در سیاست بدان گونه ایدئولوژی روایت می‌کند، باور دارد. تصویری که در این نگاه ترسیم می‌گردد، روایت غم‌انگیزی است. خاصه آنکه این روایت، داستان بسیاری از فعالینی است که زمانی به‌عنوان روشنفکران آرمان‌گرا و علاقه‌مند به جنبش کارگری علیه استبداد مبارزه کرده‌اند. آن دوره اما دیری است که سپری گشته است. اکنون دیگر نیاز به تمایز اساسی میان گروه‌های سابق استالینیست، مائوئیست و تروتسکیست از دسته‌های سلطنت‌طلب و سوسیال‌دمکرات نیست. تفاوت تنها در این است که این طیف با تکیه بر گفتمان به‌ظاهر مارکسیستی، در نقش دزدان چراغ به دست جنبش کارگری، به ایفای نقش خود می‌پردازد.

برخی صاحب‌نظران در حوزه روانشناسی اجتماعی و تئوری‌های سیاسی بر این عقیده‌اند که میان ایدئولوژی و برداشت توهم از واقعیت همچون عارضه‌ای ناشی از روان‌پریشی مزمن، به‌مانند شی‌زوفرنی، فاصله کوتاهی است؛ و این همان بلایی است که بر سر بسیاری از این گروه‌ها، به دلیل تکرار تجربه شکست‌های مکرر و ناکامی‌ها، آمده است. گفتمان سیاسی متکی بر شکل‌بندی زبان مارکسیستی در نزد چنین گروه‌هایی، بنا به توازن قوای سیاسی موجود میان طبقه کارگری و طبقه حاکم، مدام در حال تطبیق و تغییر چهره سیاسی است. زمانی این شکل‌بندی گفتمان سیاسی رنگ و بوی کارگری گرفته و بر تجربه و دانش سیاسی همانند چراغی برای غصب دستاوردهای جنبش کارگری به کار گرفته می‌شود؛ و پر روشن است که «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» و زمان دیگری، این شکل‌بندی گفتمان سیاسی متناسب با نیازهای مصرف‌کنندگان کالای بنجل ایدئولوژیک بسته‌بندی‌شده و عرضه می‌گردد. زمانی روی سخن به کارگران و تشکلات کارگری و سازمان جهانی کار است؛ و زمان دیگری پیام‌ها و نامه‌های سرگشاده، رو به سازمان ملل و دولت‌ها است. وجه مشترک هر دو رویکرد، ابراز وجود به‌منظور به بازی گرفته شدن این گروه‌ها در کردورهای سیاسی قدرت است. زمانی ایجاد شرکت سرویس‌دهی و خدمات به مهاجرین و پناهندگان با اتکا بر دیپلماسی سیاسی و رابطه با کمیساریای پناهندگی سازمان ملل و ادغام پناهندگان در بازار کار کارفرمای جدید در کشور ثالث است و زمانی دیگر تأسیس گروه اکس مسلم (مسلمانان سابق) برای هم‌صدایی و همسویی با گروه‌های راسیست و دست راستی اروپایی، جهت کسب مقبولیت در نزد رسانه‌های محافل قدرت راست افراطی اروپا است. روشن است که بخش دیگر مخاطبین در خارج از ساختار قدرت، آن افشار و گروه‌هایی هستند که در حل مشکلات روزمره اجتماعی و فردی به دنبال رمالان، جادوگران و معجزات چاه‌ها و امامزاده روان‌اند. این هم از خوشوقتی سیاسی چنین

گروه‌هایی است که در جامعه ایران، جامعه‌ای که خمینی را به مقام امامت و رهبری شیعیان جهان رساند، افشاری که به دنبال رمالان و ظهور پیشوایان سیاسی از نوع حمید تقوی، رضا پهلوی و مسعود رجوی هستند به‌وفور یافت می‌شود. ترکیب طبقاتی و اجتماعی جامعه ایران اما محدود به صحنه بازیگران سیستم سیاسی موجود نیست. تحولات این صحنه سیاسی، در ورای توهمات ایدئولوژیک سیاست‌ورزان و بازیگران، تابع توازن قوای سیاسی اجتماعی دو طبقه اصلی جامعه و جنبش‌های آنان و بیش از همه جنبش کارگری و توده‌ای در ایران است. از این دریچه، جا دارد تا یک گفته تاریخی مارکس را همواره در میان محافل مبارز کارگری و کانون‌های اعتراضی یادآور شد: اهمیت و توان ابراز وجود گروه‌ها و فرقه‌های سیاسی، تنها تا زمانی رو به رشد است که طبقه کارگر هنوز به‌مثابه یک جنبش سیاسی و متشکل ابراز وجود نکرده است. به‌محض ابراز وجود جنبش طبقاتی کارگران، این فرقه‌ها به‌سرعت از صحنه اصلی سیاست به حاشیه رانده خواهند شد.

محمد کشاورز

۹ تیر ۱۳۸۸

توضیح نویسنده:

این مقاله برای اولین بار در نشریه مبارزه طبقاتی، نشریه سیاسی خبری کارگران انترناسیونالیست در ۹ تیر ۱۳۸۸ منتشر گشت و چاپ دوم این مقاله در سایت تشکیلات کارگران انترناسیونالیست با اصلاحاتی به‌صورت فعلی صورت می‌گیرد.